

حمدون قصار نیشابوری و اندیشه‌ی ملامت

چکیده

«ملامتیه» یکی از فرق صوفیه در تاریخ تصوف ایرانی- اسلامی است که گسترش و تأثیر قابل توجهی در میان اهل تصوف، نویسندگان و شاعران عارف مسلک داشته است. اندیشه‌ی ملامت اول بار در نیشابور و از سوی حمدون قصار نیشابوری بروز کرد. ابو عبدالرحمن سلمی که خود در نزد بو عمرو بن نجید درس خوانده و پیرو طریقه‌ی ملامتیه بوده است، در کتاب «طبقات الصوفیه» از حمدون قصار نیشابوری و طریقه‌ی ملامت سخن رانده است و در این باب مرجعیت بیشتری دارد. در میان اهل تصوف دو گروه شاخص وجود داشتند: اهل صحوة، اهل سکر. گروه اول به حفظ ظواهر شریعت و دوری از شطح و سماع اعتقاد داشتند و گروه دوم به ظواهر شریعت اعتنایی نداشتند و اهل شور و سماع صوفیانه بودند. ملامتیه دسته‌ای بودند که نه اعتقاد به سکر داشتند و نه معتقد به اهل صحوة بودند.

در مقاله‌ی حاضر به بررسی بیشتر اندیشه‌ی ملامت با محوریت زندگی و تفکر حمدون قصار نیشابوری پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی:

تصوف، حمدون قصار نیشابوری، ملامتیه، صوفیان ملامتی، تعالیم ملامتیه.

مقدمه

اهمیت تحقیق درباره‌ی «حمدون قصار نیشابوری» بیشتر از آن جهت است که وی طریقه‌ی ملامت را برای اولین بار در نیشابور به وجود آورد؛ اندیشه‌ای که بعدها در میان فرق مختلف تصوف، به عنوان یکی از چشم‌اندازهای مهم این حرکت خودنمایی کرد. و اگر به صراحت نتوان گفت که اندیشه ملامت، به طور تام و تمام، مورد قبول و ستایش صوفیان بعد از خود واقع گشت اما تأثیر آن را در بین صوفیان نمی‌توان نادیده گرفت.

در میان کتبی که از «ابوصالح حمدون قصار نیشابوری» و طریقه او به نوعی مطالبی آمده است، «طبقات الصوفیه»- ابو عبدالرحمن سلمی- مرجعیت بیشتری دارد و کتبی که بعد از آن تألیف شده تقریباً همان مطالب «طبقات الصوفیه» را تکرار کرده است. این کتاب هم به واسطه قدمت آن، نسبت به دیگر کتب مشابه و هم بدین لحاظ که نویسنده آن خود در نزد «ابوعمر و بن نجید» از آخرین نام‌آوران این مکتب- درس خوانده و پیرو طریقه ملامتیه بوده است؛ سندیت بیشتری داشته و قابل اطمینان تر است.

در تألیف این مقاله سعی شده است به منابع اصلی و دست اول مراجعه شود منابع دیگری نیز در این باب وجود دارد که به دلیل تأخر نسبت به منابع اصلی و تکرار همان مطالب کهن چندان مورد توجه نویسنده قرار نگرفته است.

حمدون قصار نیشابوری

آنچه در تذکره‌ها در باب زندگی «حمدون قصار نیشابوری» آمده است، عموماً اشاره به این مطلب دارد که مذهب ملامت در نیشابور از او منتشر گشت و این که او مذهب «ثوری» داشت و فقیهی عالم بود و شیخی متورع و در طریقت مرید «ابا تراب نخشی» و علی نصرآبادی» بود و «قصریان» به او تولی می‌کردند. گویند که از نوادر حکایات وی آنست که گفت: «روزی اندر جویبار حیره نیشابور می‌رفتم. نوح نام عیاری بود به فتوت معروف جمله‌ی عیاران نیشابور در فرمان وی بودند وی را اندر راه بدیدم گفتم: یا نوح جوانمردی چه چیز است؟ گفت: جوانمردی من خواهی یا از آن تو؟ گفتم: یا نوح! هر دو بگوی. گفت جوانمردی من آن است کی این قبا بیرون کنم و مرقعه

بپوشم تا صوفی شوم... و جوانمردی تو آنک مرقعه بیرون کنی تا تو به خلق و خلق به تو فتنه نگردید پس جوانمردی من حفظ شریعت بود بر اظهار و از آن تو حفظ حقیقت بر اسرار و این اصلی قویست.^(۱)

نقل این حکایت از قول حمدون این مطلب را می‌رساند که وی اخلاص در زهد را به عنوان اصول اولیه طریقه‌ی خود می‌شمارد و این مطلب را از قول یک عیار و یک جوانمرد بیان می‌کند و از همین جا ارتباط بین فتوت و ملامت روشن می‌شود و گویا فتوت یک صوفی را وی عبارت می‌دانسته است از طریق ملامت یعنی طریق اخلاص.^(۲)

سال وفات ابوصالح حمدون به صراحت اکثر تذکره‌نویسان ۲۷۱ هجری قمری می‌باشد و محل دفن او مقبره‌ی حیره در نیشابور: «توفی ابوصالح حمدون؛ سنه احدی و سبعین و مائین، بنیساپور و دفن فی مقبره‌الْحیره».^(۳)

اهل ملامت

در میان اهل صوفیه دو گروه مشخص وجود داشتند و هر گروه را نیز پیروانی بود یک گروه به حفظ ظواهر شریعت و دوری از شطح و سماع و... اعتقاد داشتند کسانی چون امام قشیری و ابوعلی دقاق از این جمله بودند.

گروه دیگر مثل شیخ ابوسعید ابی‌الخیر، ابوالحسن خرقانی و شبلی به عکس، اهل سکر بودند و نه تنها ظواهر شریعت را حفظ نمی‌کردند، بلکه گاه اعمالی غیرمنطبق با شرع انجام می‌دادند و «ملامتیه» دسته‌ای بودند که نه اعتقاد به اهل سکر داشتند و نه معتقد به اهل صحو بودند.

این‌ها می‌گفتند که تظاهر به ظواهر شریعت خلاف اخلاص عمل است و تظاهر به حالاتی که ناشی از سکر می‌شود نیز موجب ریا می‌گردد بنابراین، این گروه خود را در معرض بی‌اعتقادی عوام قرار می‌دادند و کارهایی می‌کردند که مورد ملامت عامه واقع شوند. این مکتب از روزگار «بایزید بسطامی» شروع شد و «ابوعمر و بن‌نجید» از آخرین نام‌آوران قدیم این مکتب در نیشابور بود ناگفته نماند که افراط در پرهیز از ریاگاه آنها را از ظاهر شریعت دور می‌کرد و حتی بعدها نام ملامتی عنوانی شد برای یک عده از صوفیه که بی‌اعتنایی به مردم را بهانه‌ای کنند برای گریز از

حدود شریعت. و کم‌کم زهد بدون ریای کسانی چون «حمدون قصار» و «ابوعثمان حیری» فراموش گشت.

زهد حمدون در آن حدّ بود که وقتی از او پرسیدند که آیا رواست مردم را سخن گفتن، و مردمان گفت: چون متعین گردد در وی اداء فرضیه‌ای از فرایض‌های خدای اندر علم وی یا ترسد کی کسی اندر بدعت هلاک شود.^(۴)

یعنی در غیر این دو صورت سخن گفتن روا نیست مبادا که ارادت مردم نسبت به شخص زیاد شود و این چیزی است که اهل ملامت سخت از آن گریزان بودند. او در جای دیگر می‌گوید که هر کس پندارد که نفس او از نفس فرعون بهتر است کبر آشکار کرده است «... و عندی ان من ظن نفسه خیرا من نفس فرعون فقد اظهر الکبر...»^(۵)

گفته شد که حمدون قصار طریقه ملامت را در نیشابور تعلیم می‌داد اما این نکته را باید دانست که این طرز تفکر در میان مسلمین بی سابقه نبوده است در اصل اجتناب از شهرت و قبول عام، در اسلام یک امر طبیعی است. شاید به همین دلیل است که اهل ملامت پیامبر را اولین ملامتی می‌خوانند! بنابراین چنین به نظر می‌رسد که توسعه‌ی فکری ملامت در نیشابور در واقع عکس‌العملی است در برابر زهادی که با اظهار کرامات خود را در نزد خلق محبوب می‌کردند.

سابقه‌ی این طرز تفکر را در بین نصاری سر بانی نیز می‌توان دید از جمله روایت راجع به «تئوفیلوس و ماریا» این دو، زن و مرد جوانی بودند که در قرن ششم میلادی در شهر «آمد» ظاهر شدند و احوالشان به فاسقان می‌مانست آنها در تمام طول روز به رقص و آواز مشغول بودند و شب هنگام ناپیدا می‌شدند و کسانی که پنهانی مراقب احوالشان بودند دریافتند که آنها تمام شب را صرف ریاضت و تعبد می‌کنند^(۶) بنابراین اگر چه طریقه‌ی ملامتیّه مخصوصاً به وسیله‌ی «حمدون قصار» رواج یافت اما نمی‌توان او را واضع این اساس خواند چون گذشته از سابقه‌ی این طرز تفکر در بین متقدمان، بعضی از مشایخ خود وی- از جمله باروسی- در این زمینه بروی سبقت داشت.

ملامتیّه معتقد بودند که تصوف باید از قالب‌های ساختگی بیرون بیاید. آنها می‌گفتند که صوفی لباس مخصوص ندارد و باید لباس بقیه‌ی مردم را بپوشد بنابراین از پوشیدن خرّقه و

پشمینه خودداری می‌کردند. آنها معتقد بودند که در توکل نباید افراط کرد و از رفتارهایی هم که که صوفی را از دیگران متمایز کند مثل سماع و... اجتناب کرد.

حمدون قصار درباره‌ی توکل می‌گوید که: اگر تو را ده هزار درم بود و بر دو دانگی وام بود ایمن نباشی که بمیری و آن بر تو بماند و اگر ده هزار درم تو را وام بود و هیچ چیز نداری، نومید نباشی از خدای عزوجل به گزاردن آن.^(۷) نیز می‌گوید که توکل دست به خدای تعالی زدن است^(۸) در جای دیگر وقتی درباره‌ی توکل از او سؤال می‌کنند می‌گوید: این چه درجه است که من بدان نرسیده‌ام هنوز چگونه سخن گوید در توکل آن را که هنوز درست نشده باشد حال ایمان؟^(۹)

فکر ملامت عبارت بود از تقوی و زهد پنهان و عاری از هر گونه تظاهر. حمدون قصار خود کسی بود که از همه درس می‌گرفت او حتی از نوح عیار و راهزن نیز درباره‌ی جوانمردی سؤالی پرسید و پاسخ او را خود، برای شاگردان نقل نمود.

اهمیت ابوصالح حمدون در میان هم عصران خود و بعد از خویش به قدری است که می‌گویند وقتی احوال او را در بغداد برای صوفیه نقل کردند «سهل تستری» و «جنید» گفتند: اگر روا بودی که پس از احمد پیغامبری بودی از ایشان بودی.^(۱۰) گفتیم که محور اصلی ملامت «اخلاص جویی» بود اما خود حمدون قصار کسی نبود که اخلاص جویی را بهانه‌ای برای سستی در عدم اجرای احکام شریعت قرار دهد در حالی که بعد از حمدون قصار کسانی که خود منتسب به ملامتیه می‌نمودند چنین کاری می‌کردند.

صوفیه و اهل ملامت

فرق اساسی بین ملامتیه و صوفیه در این است که ملامتیان حقیقت حالشان پوشیده است و صوفیه چنین نیستند به قول «ابوحفص حداد» یکی از پیروان طریق ملامت در نیشابور، تفاوت بین ملامتیان و صوفیه در این است که ملامتیان ظاهر حالشان مکشوف است و حقیقت آن مستور، اما صوفیه دعویشان بسیار است و حقیقت آنها اندک.

برخی از مشایخ صوفیه، ملامتیه را به مجوسیت متهم می‌کردند از آن رو که اهل ملامت می‌گفتند که باید نفس را مقصر دانست و مشایخ صوفیه معتقدند که نباید سعی کرد که نفس را

متهم نمود. بلکه باید نفس را ندید و از نفس غایب شد. البته این توجه اهل ملامت در دیدن نفس برای اخلاص عمل بود و در اصل لازمه‌ی اخلاص عمل رؤیت نفس است. اما این مطلب در نزد صوفیه بر نوعی دویبینی و ثنویگری اطلاق می‌شد. تعلیم ملامتیه مبنی بر آن بود که حسن ظن نسبت به حق غایت معرفت است و سوءظن نسبت به نفس داشتن اصل معرفت.^(۱۱)

در نزد ملامتیه هر چیزی که موجب می‌شد خلق در باره‌ی آنها حسن ظنی پیدا کنند مردود بود و در بعضی از حکایاتی که در باره‌ی بایزید نقل می‌کنند نیز نشانه‌های این رفتار دیده می‌شود بنابراین برخی از اهل ملامت وی را جزو مشایخ ملامتیه می‌دانند.

در جای دیگر از قول «حمدون قصار» نقل شده است که گفت: مذهب ملامت نه آنست که بر شریعت نپائی که ملامت آن است که بر نفس خود نپائی و خود را قبول ننگاری ملامت نه آن بود که کسی کاری کند تا او را ملامت کنند ملامت آن بود که در کار الله از خلق ناپاک بود و سر خود، او را می‌کوشد. [اگر] کردار تو به تو ریا شود و سخن تو به تو دعوی شود آنگاه سرهنگ بی.^(۱۲)

احادیثی که از قول «حمدون قصار» در کتب مختلف نقل شده است در وهله‌ی اول نشانگر همان زهد پنهان و اخلاص در عمل است. می‌گویند: وقتی در جایی مهمان بود، میزوان بیرون رفته بود، وی را پاره‌ی کاغذ به کار و ایست. اهل آن مرد پاره‌ی کاغذ بیرون انداخت. حمدون گفت: نه روا بود این به کار بردن، نباید که در این وقت که وی غائب گشت، اجل وی را دریافت و من ندانم که وی بر جای یا نه، آن را رد کرد.^(۱۳)

از او سؤال کردند که: «ما بال کلام السلف انفع من کلامنا. قال: لانهم تکلموا العز الاسلام و نجاهة النفوس و رضاء الرحمن و نحن نتکلم لعز النفوس و طلب الدنيا و اعتقاد الخلاق لنا».^(۱۴)

بعد از «حمدون قصار» جماعتی اباحت و تهاون ذم و زندقه و بی‌ادبی و بی‌حرمتی پیش گرفتند [و گفتند] که این ملامت است، و ملامت نه آن است که کسی بی‌حرمتی شرع کند تا او را ملامت کنند، ملامت آن است که در کار حق سبحانه از خلق پاک ندارد.^(۱۵) حمدون قصار گوید که صحبت با صوفیان کن که زشتیها را نزدیک ایشان عذر بود و نیکوئی را بس نظری نباشد تا تو را بزرگ دارند بدان.

«حمدون قصار» گوید: چون ابلیس و یاران وی گرد آیند به هیچ چیز شاد نگردند چنانکه به

سه چیز: آنک مؤمنی را بکشد و دیگر آنک کسی بر کفر بمیرد و دیگر آن که کسی را دلی بود که در وی بیم درویشی باشد! (۱۷) و گویند که... وی را دوستی بمرد و بر بالین وی بود چون او فرمان یافت. چراغ بکشت. گفتند: اندرین وقت چراغ زیادت کنند. گفت: تا اکنون روغن آن او بود اکنون نصیب ورثه است. هم او راست که گفت: هر چه خواهی که پوشیده بود از تو آن را بر هیچ کس آشکار مکن. هم او گوید: هر گاه که مستی ببینی نگر وی را عیب نکنی کی نباید بدان گرفتار گردی. عبدالله منازل گوید: او را گفتم مرا وصیت کن گفت: تا توانی از بهر دنیا خشم مگیر. (۱۸) در تذکرة الاولیاء عطار آمده است: «آن یگانه قیامت آن نشانه ملامت آن پیر ارباب ذوق آن شیخ اصحاب شوق آن موزون ابرار حمدون قصار رحمة الله علیه از کبار مشایخ بود و... مذهب ثوری داشت و مرید ابانتراب [نخشبی] بود و پیر عبدالله مبارک بود و بد ملامت خلق مبتلا بود و مذهب ملامتیان در نیشابور از او منتشر گشت و در طریقت مجتهد و صاحب مذهب بود و جمعی از این طایفه بدو تولی کنند و ایشان را قساریان خوانند. (۱۹)

پرسیدند از ملامت گفت: «راه این بر خلق دشوار است و مغلق. اما طرفی بگویم: رجاء مرجیان و خوف قدریان صفت ملامتیان بود. یعنی در رجاء چندان رفته است که مرجیان تا بدان سبب همه ملامت کنند و در خوف چندان سلوک کرده باشد که قدریان تا بدان سبب همه ملامت کنند تا او در همه حال نشانه‌ی تیر ملامت بود... (۲۰)

قال حمدون: «اصل رفع الالفة المخلوق من بین الاخوان، حب الدنيا.» (۲۱) و نیز از او نقل شده که: «استعانة المخلوق بالمخلوق كاستعانة المسجون بالمسجون» (۲۲) قال و قال حمدون: «قعود المؤمن عن الكسب الحاف في المسألة» و قال: «من تحقق في حال لا يخبر عنه» و قال لاصحابه «او صيكم بشيئين: «صحبة العلماء و الاحتمال عن الجهال» و قال «من شغله طلب الدنيا عن الاخرة ذل اما في الدنيا و اما في الاخرة» و قال «من نظر في سير السلف عرف تقصيره و تحفله عن درجات الرجال» و قال «كفايتك تساق اليك باليسر من غير تعب و انما التعب في طلب الفضول» (۲۳) عبدالله بن مبارک قال سفه علی حمدون. فسکت حمدون عنه قال: «یا اخی لو نقصتی کل نقص لم تنقصی عندی ثم سفه رجل علی اسحاق الحنظلی فاحتمله و قال لای شیء و تعلمنا العلم.» (۲۴)

به نظر می‌رسد اندیشه‌ی ملامت بازتاب رفتار ریاکارانه‌ای است که در طول تاریخ در برخی جوامع اسلامی مشاهده شده است هم از این‌روست که برخی حافظ شیرازی را از آن روی که زاهد و صوفی و شیخ و محتسب و مفتی را به باد انتقاد می‌گیرد اهل ملامت می‌دانند. اگر بخواهیم نشانه‌های ملامت را در شعر صوفیاندی فارسی جستجو کنیم خود حتی در رساله‌ای مفصل نیز نمی‌گنجد.

در یک کلام باید گفت شیوه‌ی گفتار اهل ملامت و فرهنگ زبانی و بیانی آنها در طول تاریخ ادب فارسی خود را آن‌چنان بر زبان فارسی استوار کرد که کمتر شاعری است که از این فرهنگ‌نامه بی‌بهره مانده باشد، کافی است یک بار دیگر به ابیات شعرای فارسی زبان خصوصاً از قرن ۶ به این‌سو نظر افکنیم تا جلوه‌های زبان و اندیشه ملامتی را در آنها به وضوح ببینیم.

پانویسها

- ۱- هجویری غزنوی، کشف‌المحجوب، به تصحیح والنیتین ژوکوفسکی، انتشارات ۴، محل چاپ؟ سال چاپ ۱۳۳۶، ص ۲۲۸.
- ۲- عبدالحسین زرین‌کوب، جستجو در تصوف ایران، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۴۲.
- ۳- عبدالرحمن سلمی، طبقات الصوفیه، تحقیق نورالدین سربیه، الطبعة الاولى، جماعه الازهر للنشر و التألیف، مصر، ۱۳۷۲، ص ۱۲۲.
- ۴- ابوالقاسم قشیری، رساله‌ی قشیری، ترجمه ابوعلی حسن‌بن‌احمد عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ دوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۴۹.
- ۵- حافظ ابی‌نعیم احمدبن‌عبدالله الصبهانی، حلیة الاولیاء، ده جلد طبقة‌الثانیة دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۸۷ هـ ۱۹۶۷ م، جلد دهم ص ۲۳۱.
- ۶- عبدالحسین زرین‌کوب، همان کتاب، ص ۳۳۷.
- ۷- ابوالقاسم قشیری، همان کتاب، ص ۲۴۹.
- ۸- همان کتاب، ص ۲۴۷.
- ۹- همان کتاب، ص ۲۵۲.
- ۱۰- خواجه عبدالله انصاری، طبقات الصوفیه، تصحیح سرور مولائی، انتشارات توس، ص ۱۲۱.
- ۱۱- عبدالحسین زرین‌کوب، همان کتاب، ص ۳۴۳.
- ۱۲ و ۱۳- خواجه عبدالله انصاری، همان کتاب، ص ۱۲۲.

- ۱۴- عبدالوهاب شعرانی، لواقع الانوار فی طبقات الاخیار، الطبعة الاولى، مطبعة الزهرید، مصر، ۱۳۴۳هـ جزء اول، ص ۷۱
- ۱۵- عبدالرحمن جامی، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح مهدی توحیدی پور، کتابفروشی، محمودی، ص ۶۱
- ۱۶- ابوالقاسم قشیری، همان کتاب، ص ۴۷۰
- ۱۷- همانجا، ص ۴۵۴
- ۱۸- همان کتاب، صص ۵۲ - ۵۰
- ۱۹- فریدالدین عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، به تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۶، ص ۴۰۱
- ۲۰- همان کتاب، ص ۴۰۳
- ۲۱- عبدالرحمن سلمی، همان کتاب، ص ۱۲۶
- ۲۲- همان کتاب، ص ۱۲۷
- ۲۳- همان جا
- ۲۴- ابن جوزی، صفة الصفوة، چهار جلد، طبعة الاولى، مطبعة دائرة المعارف العثمانیة الکائنة، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۵هـ، جلد چهارم، ص ۱۰۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی